

درس سیزدهم: خوان هشتم

قالب: نیمایی / لحن: روایی / وزن: فاعلاتن (بحر رمل) / سراینده: مهدی اخوان ثالث

این شعر در دی ماه ۱۳۴۶ و به گفته خود اخوان ثالث در رثای تختی سروده شده است. او در این شعر با زبانی روایی، حماسی و با ویژگی‌های سبک خراسانی، پایان غم انگیز کشته شدن رستم و رخس را به دست شغاد، برادر ناتنی رستم، از زبان نقال باز می‌گوید. رستم پهلوان حماسی شاهنامه، سرفراز و پیروز هفت خوان گذشته، اینک در بُن چاه نیرنگ و غدر نابردار افتاده است. مهم‌ترین مضمون اجتماعی شعر این است که همواره در طول تاریخ، ناجوانمردی بوده و پهلوانان جوانمرد مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح داده‌اند.

یادم آمد هان! / داشتم می‌گفتم: آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / و چه سرمایی، چه سرمایی / بادبرف و سوز وحشتناک

قلمرو فکری: آری یادم آمد، داشتم این را می‌گفتم: آن شب هم سوز سرمای زمستان استخوان‌سوز و کشنده بود. آه، چه سرمایی! چه سرمایی

قلمرو زبانی: خوان: مرحله // خوان هشتم: گرفتار شدن رستم در چاه شغاد // هان: شبه‌جمله تحذیر و تنبیه // بیداد: ستم // سورت: تندی و

تیزی، حدت و شدت // «ها» در «بیدادها» نشانه کثرت // چه سرمایی!: جمله تعجبی // چه: صفت تعجبی // بادبرف: کولاک، بوران، برف

همراه با باد، از ترکیبات ساخت شاعر است

قلمرو ادبی: دی: مجاز از زمستان و زمستان نماد حکومت ظلم و فضای استبدادی است. // «شب»: نماد فضای استبدادی و خفقان‌زده //

چه سرمایی! توصیف فضای پر از ظلم و خفقان و استبدادزده دوران پهلوی

لیک خوشبختانه آخر سرپناهی یافتم جایی / گر چه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / قهوه‌خانه گرم و روشن بود، همچو شرم

قلمرو فکری: هر چند بیرون، فضایی تیره و سرد (بی‌روح) همانند ترس حاکم بود؛ قهوه‌خانه همچون حس لحظه شرم گرم و روشن بود.

(ترسیم فضای یاس‌آلود و ستم‌زده جامعه)

قلمرو زبانی: لیک: حرف پیوند همپایه ساز // «خوشبختانه» و «آخر»: قید

قلمرو ادبی: بیرون همچون ترس: تشبیه محسوس به معقول // قهوه‌خانه گرم و روشن بود همچون شرم: تشبیه محسوس به معقول //

«گرم، سرد» و «تیره، روشن»: تضاد // گرم، شرم: جناس // «تیره و سرد بودن ترس» و «گرم و روشن بودن شرم»: حس آمیزی //

«سرد» ایهام دارد ۱- سردی هوا ۲- صمیمی نبودن // گرم: ایهام دارد: ۱- داغ ۲- صمیمی

قلمرو فکری: قهوه‌خانه نماد سنت و اصالت است. جایی با مردمی صمیمی برای شنیدن دردها

همگان را خون گرمی بود. / قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود

قلمرو فکری: همه با هم، صمیمی و یکدل بودند، فضای قهوه‌خانه فضایی پرمهر و صمیمی بود. به راستی که جمع دوستانه‌ای بود.

قلمرو زبانی: همگان: ج همگن. همگی، همگان // نقال: داستان گو // راستی: به راستی، (قید تأکید) / کانون: محفل، انجمن. آتشدان

قلمرو ادبی: خون گرم بودن: کنایه از صمیمی و مهربان بودن // پیغام آتشین: کنایه از کلام جذاب // آتشین پیغام: ترکیب وصفی مقلوب

کانون: ایهام دارد: ۱- انجمن ۲- آتشدان / کانون گرم: ایهام دارد: ۱- گرم بودن محیط قهوه‌خانه ۲- صمیمی بودن جمع

مرد نقال آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم راه می‌رفت و سخن می‌گفت

چوبدستی منتشا مانند در دستش، / مست شور و گرم گفتن بود. / صحنه میدانک خود را تند و گاه آرام می‌پیمود

قلمرو فکری: مرد نقال آن که سخنانش گرم و صمیمی بود و خاموشی‌اش نیز دیگران را به سکوت و اندیشیدن وامی داشت و سخنش

همانند داستان و روایت آشنایش (داستان‌های شاهنامه) دلنشین بود، در حالی که چوبی عصامانند در دست داشت؛ صحنه نمایش خود را

گاهی تند و گاهی آرام می‌پیمود (این بخش از سروده، توانایی و مهارت نقال را نشان می‌دهد).

قلمرو زبانی: نای: گلو // دم: نفس // حدیث آشنا: داستان‌های شاهنامه یا داستان کشته شدن رستم // منتشا: نوعی عصا که معمولاً درویشان و

قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام منتشا، شهری در آسیای صغیر // شور: وجد و هیجان // مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از

اینکه با شور و حرارت بسیار سخن می‌گفت. // «ک» در میدانک: کاف تصغیر (میدان کوچک) // تند و گاه آرام: قید // پیمودن: طی کردن ←

قلمرو ادبی: «نای» و «دم»: مجاز از سخن // دمش چونان حدیث آشنایش گرم: تشبیه (چونان: ادات تشبیه، گرم: وجه شبهه) // گرم بودن دم: کنایه از گیرایی و جذابیت کلام // «صدای گرم»، «نای گرم»، «دم گرم»، «حدیث گرم»: حس آمیزی // چوبدستی منتشامانند: تشبیه // مست شور: استعاره مکنیه // گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با شور و حرارت و تمام وجود سخن می گفت // تند، آرام: تضاد

همگنان خاموش. / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، / پای تا سر گوش

قلمرو فکری: همه محو سخنان نقال بودند. همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران نیز دور نقال حلقه زده بودند.

قلمرو زبانی: همگنان: همگان // گرد بر گرد: پیرامون // پیمودن: طی کردن // به کردار: مانند

قلمرو ادبی: گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید: تشبیه مرکب (به کردار: ادات تشبیه / مردم گرد بر گرد نقال: مشبه / صدف بر گرد مروارید: مشبه به / وجه شبه: حلقه زدن چیزی گرد چیزی دیگر) // پای تا سر: مجاز از همه وجود / پای تا سر گوش: کنایه از: با دقت بسیار گوش دادن / سر، گوش: تناسب

قلمرو فکری: آمدن واژه «صدف» در کنار «گوش»، نام دیگر صدف، یعنی گوش ماهی را به خاطر می آورد.

هفت خوان را زادسرو مرو / یا به قولی «ماخ سالار» آن گرامی مرد / آن هریوه خوب و پاک آیین - روایت کرد: / خوان هشتم را / من روایت می کنم اکنون من که نامم ماث

قلمرو فکری: هفت خوان را «زادسرو مروی» و یا به قولی «ماخ سالار» آن مرد ارجمند، آن هراتی خوب و پاک دین روایت کرد. خوان هشتم را من برایتان روایت می کنم من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است.

قلمرو زبانی: هفت خوان: نام هفت مرحله خطرناک که رستم برای رهایی کیکاوس و همراهانش از آن ها می گذرد و سرانجام در آخرین مرحله با کشتن دیو سپید و شکستن طلسم افراسیاب آنها را نجات می دهد. // زادسرو: مخفف «آزاد سرو» یکی از راویان شاهنامه، اهل شهر مرو // ماخ سالار: از راویان شاهنامه که اهل هرات بود // هریوه: هروی، صفت نسبی، اهل شهر هرات در افغانستان // پاک آیین: کسی که دین و آیین راست و درست دارد، صاحب آیین پاک، حنیف // ماث: مخفف مهدی اخوان ثالث

قلمرو ادبی: «سرو، مرو»، «مرد، کرد»: جناس

همچنان می رفت و می آمد. / همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد / قصه است این، قصه، آری قصه درد است / شعر نیست، / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - همچون پوچ - عالی نیست

قلمرو فکری: درست است که این، قصه است؛ اما این قصه، قصه درد است، ابزار سنجش مهر یک مرد (رستم) و کینه یک نامرد (شغاد) است. شعر من شعری بی عیار و صرفاً هنری نیست. شعر من هدفمند و حاوی پیام است. این شعر، با معیارهای شعر محض، اصلاً شعری عالی محسوب نمی شود. (شعری نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد و از تعهد و پیام عاری باشد).

قصه درد: بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم به دست شغاد و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی اند.

قلمرو زبانی: «این» در هر دو جمله: نهاد // عیار: ابزار سنجش، معیار // مرجع ضمیر «این»: قصه خوان هشتم // مهر: مهربانی، دوستی // محض: هر چیز خالص // شعر محض: شعری که تنها جنبه ادبی و ظاهری زیبا داشته باشد. // «پوچ»: شعر تخیلی محض / «قصه» بار دوم نقش تبعی «تکرار» دارد. // هیچ: اصلاً (قید)

قلمرو ادبی: تکرار واژه های «قصه»، «است» و «نیست» (ویژه انسانی) // واژه های متضاد: «مهر، کین»، «مرد، نامرد» و «است، نیست» // این عیار مهر و کین مرد و نامرد است: لف و نشر (ویژه انسانی) // هیچ همچون پوچ عالی نیست: تناقض // خالی، عالی: جناس

این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها، / روکش تابوت تختی هاست

قلمرو فکری: شعر من، گلیمی است که بدبختی و مصیبت های این جامعه در آن نقش بسته است. زنده کننده داغ سهراب و سیاوش هاست. روایت کننده مرگ ناجوانمردانه قهرمانانی ملی چون تختی است. (به زعم اخوان، تختی نیز چون سهراب و سیاوش ناجوانمردانه کشته شده است! اخوان با اشاره به مرگ این سه پهلوانان، زمینه را برای بیان تراژدی رستم فراهم می کند که وی نیز چون آنها ناجوانمردانه، به دست برادر خود کشته می شود).

قلمرو زبانی: «ها» در سیاوش ها: پسوند شباهت، افرادی مانند سیاوش // مرجع ضمیر «این»: قصه شاعر // «این»: نهاد

قلمرو ادبی: این گلیم تیره بختی است: تشبیه // گلیم تیره بختی: اضافه تشبیهی // سیاوش و سهراب، نماد انسانهای ستم دیده و پاکدامن که مظلومانه کشته می شوند (تلمیح) // خیس خون بودن: کنایه از تازه بودن داغ // داغ: ایهام دارد: ۱- گرم ۲- سوگ // روکش تابوت تختی: تلمیح اندکی استاد و خامش ماند؛ پس هماوای خروش خشم / با صدایی مرتعش لحنی رجز مانند و درد آلود / خواند

قلمرو فکری: مرد نقال ایستاد و ساکت شد، پس با صدای خشم آلود و لرزان و آهنگی رجز گونه و دردناک این گونه گفت...

قلمرو زبانی: استاد: مخفف ایستاد // خامش: مخفف خاموش // هماوا: هم صدا // مرتعش: لرزنده، دارای ارتعاش // رجز: شعری که در میدان جنگ برای فخر فروشی می خوانند. // لحنی رجز مانند: لحن حماسی و کوبنده

قلمرو ادبی: خروش خشم: استعاره مکینیه // لحنی رجز مانند: تشبیه

آه دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایرانشهر / شیر مرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر جهان پهلو / آن خداوند و سوار رخس بی مانند

بازگردانی: آه، دیگر آن تکیه گاه و امید ایرانیان، شیر مرد میدان های ترسناک، فرزند زال، پهلوان جهان، آن صاحب و سوار رخس بی همتا...

قلمرو زبانی: آه: شبه جمله // عماد: تکیه گاه، نگاه دارنده // ایرانشهر: کشور ایران // عرصه: گستره، میدان // ناورده: هول: ترسناک، وحشتناک // پور: پسر // جهان پهلو: جهان پهلوان (رستم) // زر: لقب زال، پدر رستم // خداوند: دارنده، صاحب / منظور از «خداوند» و «سوار رخس» رستم است.

قلمرو ادبی: عماد: استعاره از رستم / ایرانشهر: مجاز از مردم ایران / شیر مرد: تشبیه درون واژه ای

آنکه هرگز چون کلید گنج مروارید / گم نمی شد از لبش لبخند / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

بازگردانی: کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی شد، چه در روز صلح که برای دوستی پیمان بسته بود و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورده بود...

قلمرو زبانی: خواه... خواه: حرف ربط مزدوج // کین: کینه، انتقام، جنگ // بهر: برای (بحر: دریا) // بسته مهر را پیمان: برای مهر پیمان بسته

قلمرو ادبی: چون کلید گنج مروارید: تشبیه // کلید، گنج و مروارید: تناسب و به ترتیب استعاره از لبخند، دهان و دندان // لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود. // تضاد: «صلح، جنگ»، «مهر، کین»

آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن گرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان، رستم دستان، / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور، / کشته هر سو بر کف و دیوارهایش نیزه و خنجر / چاه غدر ناجوانمردان / چاه پستان، چاه بی دردان، / چاه چونان ژرفی و پهناش، بی شرمیش ناباور / و غم انگیز و شگفت آور.

بازگردانی: آری، اکنون رستم، شیر مرد ایران زمین، پهلوان سیستانی، استوارترین انسان ها، جوانمردترین جوانمردان، فرزند زال، در ته چاه تاریک و عمیق و پهنآوری که از هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته بودند، گرفتار شده بود. چاهی که مکر و نیرنگ ناجوانمردان آن را حفر کرده بود چاه فرومایگان و بی دردان، چاهی که بی شرمی آن مانند عمق و پهنایش غیر قابل باور، غم انگیز و شگفت آور بود.

قلمرو زبانی: تهمتن (تهم+تن)، لقب رستم به معنی دارنده بدن قوی، نیرومند // گرد: پهلوان // سجستانی: سیستانی // مردستان: جای مرد خیز // «ستان» در مردستان: پسوند مکان // کوه کوهان: استوارترین کوه ها، (آشنایی زدایی) // دستان: لقب زال، پدر رستم // تگ: ته، عمق //

ژرف: عمیق // کشته: کاشته // غدر: فریب، بی وفایی، خیانت

قلمرو ادبی: شیر و کوه: استعاره از رستم / مرد: نماد نیرومندی // تکرار چاه // پهناور و خنجر: قافیه // کشته هر سو... خنجر: استعاره مکینیه در تک تاریک ژرف چاه پهناور: واج آرای (تکرار کسره اضافه)

آری اکنون تهمت با رخس غیرتمند. / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود / پهلوان هفت خوان اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
بازگردانی: آری رستم اکنون با اسب غیرتمند و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، گم شده بود. پهلوانی که هفت خوان را پیروزمندانه پشت سر گذاشته بود، اینک گرفتار خوان هشتم (چاه) بود.

قلمرو زبانی و ادبی: سنان: سرنیزه // پهلوان هفت خوان: رستم // رخس غیرتمند: تشخیص // طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود بودن و گرفتار بودن // دهان خوان هشتم: اضافه استعاری // خوان هشتم: استعاره از چاه شغاد

و می اندیشید / که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر. / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...

بازگردانی: رستم با خود می اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید چرا که این فریب، بسیار بی شرمانه و پست بود. او باید در برابر این نیرنگ، چشم های خود را ببندد تا دیگر چیزی نبیند.

قلمرو زبانی: هیچ: ضمیر مبهم (مفعول) // تزویر: فریب و دورویی (نهاد) // بی شرمانه: مسند // پست: معطوف به مسند

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید، / بس که خونش رفته بود از تن / بس که زهر زخمها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید

بازگردانی: پس از این که چشمانش را گشود، رخس خود را دید که خون زیادی از تنش رفته بود. از بس که شدت زخمهایش مؤثر و کشنده بود؛ انگار که حس و هوشش را از دست داده و در حال جان دادن بود.

قلمرو زبانی: چشم: مفعول // «ش» در «گشودش چشم»: مضاف الیه چشم، در «خونش رفته بود از تن» مضاف الیه تن و «در زهر زخمها کاریش» مضاف الیه زخم است // کاری: عمیق، مؤثر // مرجع ضمیر «ش» در «هوشش رفته بود»: رخس // داشت می خوابید: ماضی مستمر
قلمرو ادبی: داشت می خوابید: کنایه، از این که در حال جان دادن بود.

او از تن خود بس بتر از رخس / بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می دید و می پایید. رخس آن طاق عزیز، آن تای بی همتا / رخس رخسند / با هزاران یادهای روشن و زنده.. گفت در دل رخس طفلک رخس / آه

بازگردانی: او از تن خود که زخمی بدتر از زخم رخس داشت، بی اعتنا بود و دائم مراقب رخس بود. رخس آن یکتای گرامی، آن بی همتا، رخس درخشان و زیبا که هزاران خاطره خوش از او به یاد داشت. در دل می گفت: بیچاره رخس! افسوس از رخس!

قلمرو زبانی: بتر: مخفف بدتر // طاق: یکتا، بی نظیر (مقابل جفت) // تا: مترادف طاق // پاییدن: مراقبت بودن // رخسند: تابان، رخشان «ک» در طفلک: کاف تحیب یا همان دوست داشتن و دلسوزی // آه: شبه جمله

قلمرو ادبی: یاد روشن: حس آمیزی // بود و نبود: تضاد

این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

بازگردانی: شاید این نخستین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می شد.

قلمرو ادبی: کلید، گنج و مروارید به ترتیب استعاره از خنده، دهان و دندان // کلید، گنج، مروارید: تناسب // گم شدن کلید گنج: کنایه از لبخند نزدن

ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه ای را دید / او شغاد آن نابردار بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید. / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید

قلمرو زبانی: شغاد: برادر ناتنی رستم // شوم: بدشگون، نامبارک // آن نابردار: بدل // «سار» در چاهسار: پسوند مکان

قلمرو ادبی: نابردار: ایهام دارد: ۱- ناتنی ۲- نابکار، نامرد // چاهسار گوش: اضافه تشبیهی

باز چشم او به رخس افتاد- اما... وای / دید / رخس زیبا رخس غیرتمند / رخس بی مانند / با هزارش یادبود خوب خوابیده است / آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می دیده است

قلمرو زبانی: «ش» در «هزارش یادبود خوب»: مضاف الیه یادبود (هزار یادبود خوب) ← هزار: صفت / یادبود: هسته / خوب: صفت / ش: مضاف الیه (جهش ضمیر)

قلمرو ادبی: چشم: مجاز از نگاه // رخس غیرتمند: جانبخشی // خوابیده است: کنایه از این که مرده است.

بعد از آن تا مدتی تا دیر/ یال و رویش را/ هی نوازش کرد هی بویید هی بوسید/ رو به یال و چشم او مالید مرد نَقال از صدایش ضجّه می‌بارید و نگاهش مثل خنجر بود: «و نشست آرام، یال رخس در دستش / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟»

قلمرو زبانی: هی: واژه عامیانه به معنی پیوسته و پیایی (قید) // دیر: مدتی دراز // ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون // تزویر: دورویی

قلمرو ادبی: جناس: بویید، بوسید // از صدایش ضجه می‌بارید: کنایه از این که بسیار ناراحت بود. // باریدن ضجه: استعاره مکنیه

قصه می‌گوید که بی شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابردار را بدوزد همچنان که دوخت با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نگه می‌کرد

بازگردانی: قصه می‌گوید که او اگر می‌خواست می‌توانست شغاد نابردار را بکشد؛ همچنان که قبل از مردن با تیری شغاد را بر درختی که در زیرش ایستاده بود دوخت (کشت)

قلمرو زبانی: بر آن بر: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبک خراسانی)

قلمرو ادبی: نابردار: ایهام دارد: ۱- ناتنی ۲- ناجوانمرد // ایستاده، داده: قافیه // بود: ردیف

قصه می‌گوید: / این برایش سخت آسان بود و ساده بود. / همچنان که می‌توانست او اگر می‌خواست / کان کمند شصت خم خویش بگشاید / و بیندازد به بالا بر درختی گیره‌ای، سنگی و فراز آید. / و پرسوی راست گویم راست / قصه بی شک راست می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست / لیک...

بازگردانی: داستان می‌گوید: این کار برای رستم بسیار ساده بود. همچنان که اگر می‌خواست، می‌توانست کمند بلند خودش را باز کند و به درختی یا گیره‌ای بیندازد و بالا بیاید. اگر پرسوی این ماجرا حقیقت دارد به تو می‌گویم آری حقیقت دارد. بدون شک قصه راست می‌گوید / او می‌توانست خود را نجات دهد اگر می‌خواست. اما...

(رستم پیروزمندانه مرگ را پذیرفت. او مرگ را بر زندگی در کنار نامردان ترجیح داد.)

قلمرو زبانی: سخت: بسیار (قید) // کان: که آن // کمند: ریسمانی با سر حلقوی برای گرفتار کردن دشمن یا شکار // خم کمند: حلقه کمند فراز آید: بالا بیاید // و: و اگر // شصت (اهمیت املائی)

قلمرو ادبی: ایهام: واژه «سخت» در تقابل با «آسان» ایهام تضاد پدید آورده است. / شصت خم: کنایه از بلندی کمند / سخت آسان: تناقض

◀ قلمرو زبانی:

۱- متضاد واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

● باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه ها و عبارات ها / و هر کدام می خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند.

کین

● با اهل فنا دارد هر کس سر یک رنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد

ترویر

۲- این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید

الف) استفاده از واژه ها، ترکیب ها و ساختارهای نحوی زبان کهن

● واژه ها و ترکیب های کهن؛ مانند ← همگنان، چونان، استاد، ناورد، گرد، سجستانی، سنان، بتر، فراز آید، هر یوه، جهان پلو

● ساختار نحوی کهن؛ مانند: ← بر آن بر تکیه داده بود: کاربرد متمم با دو حرف اضافه از ویژگی های سبک خراسانی است.

ب) کاربرد واژه ها و ترکیب های نوساخته؛ مانند ← باد برف، تاریک ژرف، سکوت ساکت و گیرا، کوه کوهان، مرد مردستان

۳- در متن زیر، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید

رخش زیبا، رخس غیر تمند / رخس بی مانند / با هزارش یاد بود خوب خوابیده است.

گروه های اسمی	هسته	وابسته های پیشین	وابسته های پسین
رخس زیبا	رخس	-	زیبا (صفت بیانی)
رخس غیر تمند	رخس	-	غیر تمند (صفت بیانی)
رخس بی مانند	رخس	-	بی مانند (صفت بیانی)
هزارش یاد بود خوب	یاد بود	هزار (صفت شمارشی)	«ش» (مضاف الیه یاد بود) / خوب (صفت بیانی)

◀ قلمرو ادبی:

۱- کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید

این درس را با لحن های متنوعی می توان خواند ولی لحن غالب، در فضای این شعر، لحن روایی - حماسی است. زیرا بیانی داستانی دارد و ضرب آهنگ آن کوبنده و حماسی است.

۲- در این سروده «شغاد» و «رستم» نماد چه کسانی هستند؟

رستم: نماد قهرمان ملی، مظلوم و وفادار به عهد و پیمان // شغاد افراد ریاکار، بزدل و خائن

۳- قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید

الف) این نخستین بار شاید بود / کان کلید کنج مروارید او کم شد.

کلید گنج مروارید: استعاره از لبخند / گنج مروارید: استعاره از دهان / مروارید: استعاره از دندان

ب) بگمان خاموش / کرد بر گردش به کردار صدف بر کرد مروارید

گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید: تشبیه مرکب / پای تا سر: مجازاً همه وجود / پای تا سر گوش: کنایه از با دقت گوش دادن /

پا، سر، گوش: تناسب

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان، شتم بود

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود: تشبیه / طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن / دهان خوان هشتم: اضافه استعاری /

◀ قلمرو فکری:

۱- مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

بیان روایت مرگ ناجوانمردانه رستم یا قهرمانان ملی و مکراندیشی نامردمانی که خالی از تعهد اجتماعی اند.

۲- درباره مناسب موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید

یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند این بار می برند که زندانیت کنند

هر دو بر این تاکید دارند مرگ از زندگی در کنار ناجوانمردان بهتر است. (ترجیح مرگ بر زندگی با ذلت)

۲- شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تاکید دارد؟

تیره بختی های جامعه / ریاکاری و خیانت انسانهای پست / مظلومیت قهرمانان ملی و ...

شعر خوانی: ای میهن

۱- تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن! بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

بازگردانی: ای میهن! یاد تو، در تمام وجود من تنیده شده است. وجود من لبریز از عشق تو است

قلمرو زبانی: تنیده: در هم بافته // تار: رشته هایی که در طول پارچه بافته می شود. // پود: رشته ای که در پهنای پارچه بافته می شود

قلمرو ادبی: تنیده شدن یاد: استعاره مکنیه // تار و پود: کنایه از اصل وجود // لبریز بودن از عشق: استعاره مکنیه؛ عشق باده ای است که

وجود مرا فرا گرفته است. // میهن ای میهن: ردیف // قالب: غزل / وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (ویژه انسانی)

۲- تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی، فدای نام تو، بود و نبودم، میهن، ای میهن!

بازگردانی: ای میهن! تو به من هویت بخشیدی و با عشق مرا پروراندی؛ تمام هستی من فدای نام تو باد!

قلمرو زبانی: تو بودم کردی: جمله چهار جزئی مفعولی - مسندی (بود: مسند / م: مفعول) // فدای نام تو، بود و نبودم (= بود و نبودم فدای نام

تو باد: جمله سه جزئی اسنادی (بود و نبود: نهاد / فدا: مسند) // حذف فعل «باد» بعد از «تو» به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: بود، نبود: تضاد و مجاز از همه وجود // واژه آرایبی: تکرار «بود» و «میهن»

۳- به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم، به هر حالت که بودم با تو بودم، میهن، ای میهن

بازگردانی: ای میهن! در هر مجلس و زندان، در هر شادی و سوگواری، در هر حالتی که بوده ام به یاد تو بوده ام.

قلمرو زبانی و ادبی: ماتم: سوگ // شادی و ماتم: تضاد

۴- اگر مستم اگر هشیار، اگر خوابم اگر بیدار، به سوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن

بازگردانی: ای میهن! در هر حالتی که باشم همیشه تو را ستایش می کنم. (.)

قلمرو ادبی: «مست، هشیار» و «خواب، بیدار»: تضاد // «سوی، روی»: جناس

۵- به دشت دل، گیاهی جز گل رویت نمی روید، من این زیبازمین را آزمودم، میهن، ای میهن

بازگردانی: ای میهن! دلم را که مانند زمینی زیباست بارها آزموده ام، در این دشت، گیاهی جز گل روی تو نمی روید.

* فقط عشق تو در دلم جا می گیرد.

قلمرو زبانی: آزمودن: آزمایش کردن // زیبا زمین: ترکیب وصفی مقلوب (زمین زیبا)

قلمرو ادبی: «دشت دل» و «گل روی»: اضافه های تشبیهی // زیبازمین: استعاره از «دل»

واژنامه فصل ششم (چاپ ۱۴۰۰)

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
گنج حکمت: به جوانمردی کوش

آزرم: شرم، حیا

ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت؛
عایدات و درآمدهای مملکت

اندیشه: اندوه، ترس، اضطراب، فکر
ایمن: در امن، دل آسوده

بریان: در لغت کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش،
مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و
ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن
پرمایه: گران‌مایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی
تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای
باریک

تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی
و حرارت
تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا
کردن

تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت
به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت
و جانب‌داری

خشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا
حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع
خستن: زخمی کردن، مجروح کردن
خود: کلاه خود

خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج

دستور: وزیر، مشاور

زوال: نابودی، از بین رفتن

سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس
دیگر برای حمل یا نگه‌داشتن مایعات

سپردن: طی کردن، پیمودن

سمن: نوعی درخت گل، یاسمن

شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب

طرح افکندن: کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم افکندن:
سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن

غصه: غم، اندوه، که با کلام آن غصه می‌گویند

ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم؛ پادشاهان ایران

عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی

غریت: غریبی، دوری از خانمان

فرهیختگی: فرهیخته‌بودن، فرهیخته: برخوردار از

سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ

فریادرس: یاور، دستگیر

کُربت: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم

و ستم

مقررشدن: قرار گرفتن، ثابت و دوام یافتن

مکاید: ج مکیده یا مکیدت؛ کیده‌ها، مکرها، حیل‌ها

مَلک: پادشاه، سلطان

موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور

نقصان: کم شدن، کاهش یافتن

نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در

مقابل کسی برای تعظیم

نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت‌آمیز یا

بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن

نیک‌پی: خوش قدم

نیک‌دهش: نیکی کننده

ولایت: کشور، سرزمین

هوشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه

هیون: شتر، به‌ویژه شتر قوی‌هیکل و درشت‌اندام

درس سیزدهم: خوان هشتم

شعرخوانی: ای میهن!

تپیده: درهم بافته

زَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.

زخم‌کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ

می‌شود.

سخت: تنگ، تنگ‌نفس، تنگ‌جانت، شاد

صَبَجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا

عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او)
تکیه کرد.

عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار

مرادف: مترادف، هم‌ردیف

مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده

منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شو
و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند
برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)

ناورد: نبرد

هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)

هول: وحشت‌انگیز، ترسناک